

دوشنبه ۲۷-۹-۹۶ (جلسه ۲۷۳)

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله على محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين اللهم كن لوليک الحجّة بن الحسن صلواتک علیه وعلى آبائه فى هذه الساعة وفى کلّ ساعة وليّاً وحافظاً وقائداً وناصراً ودليلاً وعيناً حتى تسکنه أرضک طوعاً وتمتّعه فيها طويلاً.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له على ذلك اللهم العن العصاة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت على قتله اللهم العنهم جميعاً.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلى الارواح التي حلت بفنائك عليك منى سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منى لزيارتكم، السلام على الحسين وعلى عليّ بن الحسين وعلى أولاد الحسين وعلى أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منى وابدء به أوّلا ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبيد الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبى سفیان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

تعريف ثالث (تعريف ميرزاى نائينى):

واجب نفسى واجبى است که وجوبش مترشح نمى شود از واجب آخر و واجب غيرى واجبى است که وجوبش يترشح من واجب آخر.

دليل اوليت اين تعريف نسبت به تعريف مشهور در نظر ميرزا اين است که به تعريف مشهور نقضى وارد است و آن نقض اين است که در مقدمات مفوته، اگر شارع مثلا ويزا گرفتن را برای حج واجب

کرده، این وجوب للتوصل الی واجب آخر است ولی در عین حال وجوبش هم وجوب غیرى نیست بلکه نفسى است چون وجوب غیرى در فعلیت و تحقق، ملازمه دارد با وجوب نفسى و نمى شود چیزى واجب غیرى باشد در حالى که هنوز ذى المقدمه اش واجب نشده

مناقشه بر این تعریف:

مقصود از این ترشح معلوم نیست چون وجوب یک امر اعتبارى است و ابراز مى خواهد. اگر شارع بفرماید من نماز را واجب کردم. تا اعتبار وجوب برای وضو نکند و آن را بیان نکند وجوب وضو تحقق پیدا نمى کند. وجوب، یک امر تکوینى نیست مثل رطوبت که از زمین به دیوار ترشح و سرایت کند. بنابراین در امور اعتبارى آن معنایی که از ترشح معقول است این است که واجب نفسى داعى شود برای جعل وجوب و این همان تعریف مشهور است و لذا آن نقض باید به این تعریف نیز وارد باشد.

توجیه کلام میرزای نائینى:

ممکن است بگوییم وجوب غیرى مقدمه به این معنا که وجوب ذى المقدمه داعى شود برای جعل وجوب مستقل برای مقدمه بی معنا است چون چه بسا در موالی عرفیه، مولی نسبت به بعضی از مقدمات، غافل باشد. بنابراین وجوب غیرى معنای دیگری دارد و آن معنا این است که وقتی شارع نماز را واجب کرد، خود اعتبار وجوب صلاة و ابراز این وجوب، یکفوى لتحقق وجوب وضو و وجوب وضو جعل مستقل ندارد بلکه به تبع همان وجوب صلاة جعل مى شود. البته نمى خواهیم بگوییم همه واجبات غیرى منحصر در این قسم هستند ولی بیشتر آن ها از این قسم است.

اگر این مقصود میرزای نائینى باشد تعریفش غیر از تعریف قوم است و نقض هم وارد نیست چون مولی در مقدمات مفوته اصلا هنوز ذى المقدمه را واجب نکرده تا بگوییم همان وجوب ذى المقدمه

بالتبع، وجوب مقدمه هم هست. لذا این نقضی که به تعریف مشهور وارد است به تعریف مرحوم آقای نائینی وارد نیست.

منتها اشکال این توجیه این است که ما قبول نداریم که وجوب غیری منحصر در این قسم است بلکه یک قسم از وجوب های غیری آن وجوبی است که جعل مستقل دارد ولی داعی بر جعلش، وجوب آخر است.

اما نسبت به آن نقضی که میرزای نائینی فرمود می گوئیم این حرف که نرخ شاه عباسی شده که وجوب مقدمه و ذی المقدمه متلازمین هستند و هر وقت که وجوب ذی المقدمه فعلی شود باید وجوب مقدمه هم فعلی شود، حرف بی اساسی است بلکه در جای خودش گفته ایم اگر جعل وجوب مقدمه بخواهد معقول باشد و لغو نباشد در مواردی است که ذی المقدمه واجب نشده ولی مقدمات مفوته ای دارد و شارع به خاطر آنها امر می کند.

تعریف رابع:

مرحوم آخوند در آخر این قسمت از کلامش وقتی که تعریف خودش را ذکر می کند می فرماید و لعله مراد من فسرهما بما امر به لنفسه و ما امر به لأجل غیره.

لذا اشکال به این تعریف که لازمه آن این است که جل واجبات نفسیه از واجب نفسی خارج شوند چون جل واجبات نفسیه امر به لغیره، وارد نیست چون مراد از لنفسه یعنی لعنوان حسن لذاته ولو این که ترتب علیه فوائد اخر.

اشکال شیخ اعظم بر این تعریف

مرحوم شیخ اعظم در مطارح این تعریف را ذکر می کند و آن را به غیر واحدی از اصولیین نسبت می دهد ولی به آن اشکال می کند که لازمه ی این تعریف این است که جل واجبات نفسیه خارج شوند

و داخل در گیری شوند چون جل آنها غیر از معرفت بالله واجب شده اند به خاطر مصلحتی که بر آنها مترتب است. لذا به خاطر فرار از این اشکال مرحوم شیخ عدول کرده به این تعریف که واجب نفسی، واجبی است که يجب لا لاجل التوصل الی واجب آخر.

اشکال مرحوم قوچانی به شیخ اعظم:

شما می فرمایید صلاة واجب شده لمصلحة مترتبة علیه ولی در عین حال آن مصلحت واجب نیست تا اشکال کنید که شد للتوصل الی واجب آخر ولی مگر می شود شارع نماز را واجب کند به خاطر مصلحت مترتب بر آن واجب ولی در عین حال آن مصلحت واجب نباشد؟ مگر می شود که یک چیزی به خاطر چیز دیگری واجب شده باشد و آن واجب نباشد؟ پس خود آن مصلحت وجوب دارد و لذا فرقی نمی کند بگویید واجب گیری واجبی است که امر به لاجل غیره یا امر به لاجل التوصل الی واجب آخر چون آن مصلحت هم واجب است.

اما جواب این اشکال مرحوم قوچانی را قبلا مفصل دادیم و گفتیم که دلیلی وجود ندارد که آن مصلحت بخواهد واجب باشد.

تعریف مرحوم آقای قوچانی

ایشان می فرماید برای این که آن اشکال وارد نباشد اولی این است که واجب نفسی را اینطور معنا کنیم: فالاولی فی الجواب الالتزام بعنوان نفسی و رجحان ذاتی فی الواجبات النفسیه. اگر نگوییم تحقیقا، تقریبا این قسمت از کلام ایشان همان فرمایش آخوند است. عمده نکته ی دوم است که فرموده: اصلا ما میگوییم حتی صلاة هم رجحان ذاتی دارد مثل معرفت بالله چون معرفت بالله و قرب الی الله حسن ذاتی دارد و به خاطر این که خودش مصداق اظهار تذلل نفس و خضوع نفس است و اظهار عظمت خداوند سبحان است و اینها رجحان ذاتی دارند لکن همانطور که این عناوین، در معرفت بالله هست در صلاة هم هست و صلاة هم مصداق خضوع و خشوع و ... است. کسی که رکوع می کند خضوع جارحی

است ولی کاشف از خضوع جانحی نیز هست و تذلل نفس است و عبد، به همین جهت دارد رکوع یا سجود می کند. بله این صلاة هم خضوع للرب دارد وهم مصلحت دیگری که تنهی عن الفحشاء و المنکر است.

اما باید توجه کرد که وقتی در این صلاة، جهت نفسیت هست این باعث نمی شود که به مجرد این که مقدمه است برای فائده ی دیگری بگوییم شارع به خاطر این رجحان ذاتی امر نکرده و فقط امر غیری کرده برای آن ترتب ملاک چون شارع می گوید یا این وجوب نفسی کافی است (برای رسیدن به ذی المقدمه) یا اگر جعل وجوب غیری هم کند موجب تاکد می شود و معنا ندارد که بگوییم لازم است وجوب نفسیش را بردارد. آن حیثی که در معرفت الله هست، آن حیث در صلاة هم هست و هیچ فرقی نمی کند لذا هیچ تقضی به آن وارد نیست.

در ادامه می فرماید اما همه واجبات اینطور نیست مثل دفن میت. دفن میت که خضوع للرب نیست. بله این دفن میت بما این که اطاعت است و اطاعت، اظهار خشوع است، درست ولی دفن میت خودش که اظهار تذلل و خشوع نیست. اگر بگویید شارع دفن میت را واجب می کند به خطر این که عنوان اطاعت بر او منطبق است و خود عنوان اطاعت حسن ذاتی است چون خودش اظهار خشوع و خضوع در برابر خداوند سبحان است. مرحوم قوچانی می فرماید این قطعا منشاء وجوب نیست چون اطاعت وقتی می آید که وجوب بیاید و تا وجوب نیاید اطاعت نیست. چطور ممکن است چیزی منشأ جعل وجوب شود در حالیکه آن چیز تحقق پیدا نمی کند الا بعد از وجوب. لذا این حیث قطعا نمیتواند داعی باشد و وقتی این حیث نتوانست داعی باشد فرق بین تعریف اول (تعریف چهارمی که ذکر شد) و تعریف دوم (تعریف شیخ) زنده می شود.

بیان آقای قوچانی در فرق بین تعریف چهارم و اول و وجه تامل در کفایه:

بعضی از واجبات، واجب شده لاجل مصلحة آخر مثل اطاعت که خودش موجب می شود که قرب بیاورد. اگر تعریف کردیم که واجب نفسی واجب است که وجب لا للتوصل الی واجب آخر این واجبات واجب نفسی میشوند (چون واجب شده برای مصلحت آخر نه برای واجب آخر) اما اگر تعریف کردیم لاجل الغیر، این نقض وارد است. بعد فرموده لعل الی ما ذکرنا اشار الآخوند بقوله فتامل، چون آخوند تعریف رابع را برگرداند به تعریف خودش اما مرحوم آقای قوچانی می فرماید در همه واجبات بر نمی گردد. وقتی در همه واجبات بر نمی گشت، اشکال زنده می شود.

جهت نائنه (بیان مختار)

باید ببینیم مقصود اصولیین از این که واجب نفسی و غیره را تعریف کرده اند چیست؟ اگر مقصود این است که بگویند واجبات بر دو قسم است یا مطلق است یا مشروط است. اگر وجوب مشروط باشد به وجوب آخر به حیثی که آن واجب اگر واجب نمی شد این هم واجب نمی شد، تعریف صحیح همان تعریف مشهور است. اما اگر مقصود شما این نیست بلکه این است که بفرمایید واجبات بر دو قسم است یک قسم استحقاق عقاب بر ترک همین واجب می شود و یک قسم استحقاق عقاب بر عدم ترک واجب آخر می شود مثلاً کسی اگر نماز نخواند شارع مواخذه می کند که چرا نماز نخواندی ولی در وضو شارع مواخذه نمی کند که چرا وضو نگرفتی بلکه می گوید چرا نماز نخواندی؟ اگر این مقصود است باز تعریف مشهور درست است و جل واجبات نفسی هم غیره نمی شود چون اگر از شارع پرسیم چرا نماز را واجب کردی می فرماید به خاطر مصلحتی که بر آن مترتب می شود ولی موقع استحقاق عقاب شارع نمی فرماید چرا آن مصلحت را استیفاء نکردی و میزان در استحقاق عقاب آنی است که شارع به عهده ی عبد می گذارد. شارع نماز را واجب کرده به خاطر مصلحت این که تنهی عن الفحشاء و المنکر است و این که آیا آن غرض می آید یا نمی آید؟ به عبد مربوط نیست. در استحقاق عقاب، به حکم عقل، مرکز ثقل آنی است که به دوش عبد گذاشته شده لذا تعریف مشهور تمام است.

